



## ویژه نامه دهه اول محرم (۲)

### ترسیمی از ولادت تا شهادت امام حسین (ع)

#### دوره امامت امام حسین (ع)

به دنبال شهادت امام حسن مجتبی (ع) در سال پنجاه هجری، دوره امامت امام حسین (ع) شروع شد و تا سال ۶۱ هجری ادامه یافت. جامعه اسلامی در این دوره گرفتار حاکمانی بود که به تخریب اساس جامعه اسلامی و قوانین الهی می پرداختند. امام حسین (ع) در فرصت‌هایی که پیش می آمد، اعمال حکومت را به باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده امیدوار می ساخت و برای حفظ اساس حکومت اسلامی و جلوگیری از پراکندگی صفوف مسلمانان، در بسیاری از موارد علی رغم مشاهده بسیاری از نارسایی‌ها دندان به جگر می نهاد و صبر پیشه می کرد. چون نوبت به حکومت یزید رسید و مسئله بیعت او مطرح شد، امام حسین (ع) به دلیل شناختی که از شخصیت یزید داشت، به زمامداری او بر جامعه اسلامی راضی نشد و علیه او قیام کرد.

#### توجه امام مظلوم به سوی عراق

شیخ مفید و سید بن طاووس و شیخ ابن نما و سید بن ابی طالب چنین ایراد نموده‌اند که چون حضرت سیدالشهدا (ع) در سوم ماه شعبان سال شصتم هجرت از بیم آسیب مخالفان، مکه معظمه را به نور قدوم خود منور گردانیده بود، در بقیه آن ماه و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة در آن مکان مقدس به عبادت حق تعالی قیام می نمود. و در آن مدت، جمعی از شیعیان از اهل حجاز و بصره و سایر شهرها نزد آن حضرت جمع شدند. چون ماه ذی الحجه درآمد، حضرت احرام به حج بستند. یزید پلید جمعی را فرستاده بود به بهانه حج که آن حضرت را گرفته به نزد او برند یا به قتل آورند، حضرت احرام حج تمتع را به احرام عمره تبدیل نموده، اعمال عمره را به عمل آورد و از احرام خارج شدند و متوجه عراق گردید. در چند حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که چون حضرت می دانست که نخواهند گذاشت که حج را تمام کند، احرام به عمره مفرده بست، و عمره را به اتمام رسانیده، در روز هفتم ماه ذی حجه از مکه بیرون رفت، و بعضی گفته‌اند که در روز عرفه بیرون رفت.

از امام محمد باقر (ع) منقول است که آن امام مظلوم چون از مکه متوجه عراق گردید، نامه ای به «محمد بن حنفیه» و سایر بنی هاشم نوشت که «هر که آرزوی شهادت دارد به من ملحق گردد، و هر که به من ملحق نگردد، فتحت و فیروزی نمی یابد. والسلام».

از «عبدالله بن سلیمان» و «منذر بن مشمعل» روایت کرده اند که گفتند: چون از اعمال حج فارغ شدیم، به سرعت تمام خود را به جناب امام حسین (ع) رسانیدیم. در نزدیک «ثعلبیه» ناگاه دیدیم که مردی از جانب کوفه پیدا شد. چون سپاه آن جناب را دید، راه را گردانید. ما بر سر راه او رفتیم و از احوال کوفه پرسیدیم. گفت: از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم «مسلم بن عقیل» و «هانی» را شهید کردند و پاهای ایشان را گرفته در بازارها می کشیدند.

چون حضرت در منزل «ثعلبیه» نزول فرموده بود، شب به خدمت آن جناب رفتیم و این خبر تاسف بار را عرض کردیم. حضرت از استماع این قضیه بسیار اندوهناک گردید و مکرر فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ خدا رحمت کند ایشان را. پس عرض کردیم: «یا بن رسول الله! اهل کوفه اگر بر علیه شما نباشند، با شما هم نخواهند بود. و التماس داریم که شما برگردید.» آن جناب متوجه «اولاد عقیل» گردید و خبر شهادت «مسلم» را به ایشان گفت و ایشان را دلداری فرمود، و با ایشان در مورد برگشت مصلحت نموده، گفتند: «به خدا سوگند که بر نمی گردیم تا بازخواست خون آن سعادت‌مند را

بگیریم، یا از آن شربت که او چشیده ما نیز بچشیم. چون آن جناب را مایل به رفتن یافتیم، وداع کرده، بیرون آمدیم.» پس حضرت اصحاب خود را جمع نموده و فرمود: به ما خبر رسیده که «مسلم بن عقیل» و «هانی بن عروه» و «عبدالله بن یقطر» را شهید کرده‌اند و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته‌اند، هر که خواهد از ما جدا شود، بر او اعتراضی نیست. جمعی که برای طمع مال و غنیمت و راحت و عزت دنیا با آن جناب رفیق شده بودند، از شنیدن این اخبار متفرق گردیدند. و اهل بیت و خویشان آن حضرت و جمعی که از روی ایمان و یقین، اختیار همراهی آن جناب نموده بودند، ماندند. پس حضرت روانه شد تا در «بطن عقبه» نزول فرمود. در آنجا، مرد پیری از «بنی عکرمه» به خدمت حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله! تو را سوگند می‌دهم که برگردی. به خدا سوگند که نمی‌روی مگر رو به نوک نیزه و دم شمشیر جان دهی. حضرت فرمود: ای شیخ! آنچه تو خبر می‌دهی بر من پوشیده نیست، ولیکن اطاعت امر الهی واجب است و تقدیرات ربّانی واقع شدنی است. به خدا سوگند که دست از من بر نخواهند داشت تا دل پر خونم را از اندرون من بیرون آورند. وقتی مرا شهید کنند، حق تعالی بر ایشان کسی را مسلط گرداند که ایشان را ذلیل‌ترین امت‌ها گرداند. پس، شب استراحت فرمودند، چون سحر شد حکم فرمودند که غلامان و ملازمان و اصحاب آن حضرت آب بسیار بردارند و به حول و قوه خدای تعالی تا میان روز رفتند. ناگاه مردی از اصحاب آن حضرت گفت: الله اکبر. حضرت پرسید: چرا تکبیر گفتی؟ گفت: سر درختان خرما نمودار است. جمعی دیگر گفتند: ما هرگز در این موضع درخت خرما ندیده‌ایم. شاید سرنیزه‌ها و گوش‌های اسبان باشد که می‌نماید. آن جناب چون معلوم کرد که علامت لشکر است که پیدا شدند، به جانب کوهی که در آن حوالی بود، میل فرمود که اگر نیاز به جنگ شد، پشت به جانب کوه جنگ نمایند.<sup>۱</sup>

**خون حسین و اصحابش کهکشانی است که بر آسمان دنیا راه قبله را می‌نمایاند. بگذار اصحاب دنیا ندانند. کرم لجن زار چگونه بداند که بیرون از دنیایی که او تن می‌پرورد، چیست؟ زمین و آسمان او همان است، و اگر او را از آن لجن زار بیرون کشند، می‌میرد. امت محمد را آن روز جز حسین ملجأ و پناهی نبود. چه خود بدانند و چه ندانند، چه شکر نعمت بگزارند و چه نگزارند. واقعه عاشورا دروازه‌ای از نور است که آنان را از ظلم آباد یزیدیان به نورآباد عشق رهنمون می‌شود... اگر نبود خون حسین، خورشید سرد می‌شد و دیگر در آفاق جاودانه شب نشانی از نور باقی نمی‌ماند... حسین چشمه خورشید است. بخشی از کتاب «فتح خون» نوشته شهید آوینی**

بِاللّٰهِ هَبْنٰهُ

عَلَيْهِمْ سَلَامٌ  
عَلَيْهِمْ سَلَامٌ

بِالْفَضْلِ الْعَامِ